



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

«اجازه ندهیم دست‌های مان را ببندند»

رزا لوکزامبورگ، گروه اسپارتاکوس

و مبارزه برای اپوزیسیون توانمند چپ

مارسل بویس و اشتفان بورنوست

ترجمه‌ی: کاووس بهزادی



تیر ۱۳۹۹

عصر چهارم اوت ۱۹۱۴ چند نفر از نمایندگان چپ حزب سوسیال دمکرات آلمان [SPD] در خانه‌ی رزا لوکزامبورگ در جنوب برلن گردهم آمدند. جو بدی حکم فرما بود، آن چه غیرقابل تصور به نظر می‌رسید، اتفاق افتاده بود: چند ساعت قبل فراکسیون حزب سوسیال دمکرات آلمان در رایشستاگ [پارلمان وقت آلمان] به بودجه‌ی اعتباری قیصر برای جنگ، رأی موافق داده بود. بدین ترتیب حزب دقیقاً از همان جنگی دفاع می‌کرد که سال‌ها نسبت به آن هشدار داده بود.

سوسیال دمکراسی تا آن زمان موضعی آشکارا ضد نظامی‌گری داشت. در سال ۱۹۱۲ انترناسیونال سوسیالیستی قطع‌نامه‌ی زیر را تصویب کرده بود: «وظیفه‌ی سوسیال دمکراسی در صورت بروز جنگ، مبارزه برای پایان سریع آن است و بایستی تمام نیروهایش را به کار گیرد تا از بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ برای آگاهی مردم استفاده کند و از این طریق امحاء سلطه‌ی طبقاتی سرمایه‌داری را تسریع نماید.» اما رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان درست زمانی که می‌بایست به این حرف‌ها عمل می‌کرد، سر تعظیم فرود آورد.

ماندن در حزب؟

چپ‌های دور و بر رزا لوکزامبورگ گردهم آمده بودند تا در مورد شیوه‌ی برخورد با وضعیت به وجود آمده بحث کنند. تعدادشان بسیار محدود بود، فقط هرمن دونکر، هوگو ابرلاین، یولیان مارلوفسکی، فرانس مرینگ، ارنست مایر و ویلهلم پیگ در خانه او گرد آمده بودند. لوکزامبورگ علی‌رغم اختلافات بی‌شمارش با رهبری حزب، از تشکیل یک گروه ثابت از هم‌فکرانش با محوریت او، خودداری کرده بود. بیم آن می‌رفت که در حزب ایزوله شود.

برای تمام حاضران کاملاً روشن بود که اکنون بار برپاساختن جنبش ضدجنگ بر دوش آن‌ها نهاده شده بود. با این وجود موضوع مورد اختلاف این بود که چپ‌ها از خیانت رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان می‌بایستی چه نتایج تشکیلاتی بگیرند. ایده‌ی خروج علنی، مؤثر و دست‌جمعی از حزب مطرح شد که تمام حاضران پس از بحث کوتاهی آن را کنار گذاشتند. لوکزامبورگ سال‌ها بعد نظرش را چنین بیان نمود: «از فرقه‌ها و صومعه‌های کوچک، وقتی که باب طبع کسی نیستند می‌توان "خارج شد"، تا فرقه یا صومعه‌ی جدیدی را تأسیس کرد. این که بخواهیم کل توده‌های کارگران را از طریق یک "خروج" ساده، از زیر سنگین‌ترین و خطرناک‌ترین یوغ سرمایه‌داری برهانیم و از این طریق باصطلاح سرمشقی متهورانه به آن‌ها نشان بدهیم، چیزی جز خیال‌پردازی خام‌سرانه نیست.»

به‌طور هم‌زمان چپ‌ها معیارهای کاملاً روشنی برای باقی‌ماندن‌شان در حزب عنوان کردند. این معیارها را لئو یُگیس [Leo Jogiches] که بعدها به این گروه پیوست، چنین خلاصه کرد: «ماندن در حزب سوسیال دمکرات فعلی به‌عنوان اپوزیسیون فقط تا زمانی می‌تواند ادامه پیدا کند که از فعالیت مستقل سیاسی اپوزیسیون جلوگیری

به عمل نیاید و یا این که مختل نشود. اپوزیسیون در حزب باقی می ماند تا با سیاست اکثریت به طور همه جانبه و در تمام عرصه ها مبارزه کند و آن را بی ثمر سازد، از توده ها در مقابل سیاست امپریالیستی که تحت پوشش نام سوسیال دمکراسی صورت می گیرد حمایت کند و از حزب به عنوان بستر جذب نیرو برای مبارزه ی طبقاتی ضد امپریالیستی استفاده نماید.» لوکزامبورگ و رفقایش از این موضع حرکت می کردند که بدنه ی حزب از چرخش سیاسی رهبری بسیار سردرگم و در عین حال بسیار ناراضی هستند. از این رو آن ها تصمیم گرفتند که استراتژی دوگانه ای را دنبال کنند. از یک طرف از طریق اعلامیه ها به طور مستقیم کارگران را برای ایجاد اپوزیسیون ضد جنگ مورد خطاب قرار دهند و از طرف دیگر مبارزه برای سوسیال دمکراسی را در تمام عرصه ها پیش ببرند.

غلیان در حزب سوسیال دمکرات آلمان

به سرعت مشخص شد که وضعیت حزب سوسیال دمکرات آلمان متشنج است. صدای اعتراض بسیاری از انجمن های محلی برعلیه رهبری حزب بلند شد. در ششم اوت اکثریت گروه های محلی در اشتوتگارت عدم اعتماد خود را به فراکسیون حزب در رایشتاگ اعلام کردند. هم چنین نشریات "Bremer Bürger" در شهر برمن، "Braunschweiger Volksfreund" در شهر برانشوایگ، "Volksblatt" در شهر گوتا، "Der Kampf" در دویسبورگ و هم چنین نشریات حزب در نورنبرگ، هاله، لایپزیک و برلین نظرات اعتراضی برعلیه موافقت رهبری حزب با اعتبار جنگی را منتشر و بدین ترتیب مخالفت بخش عمده ی بدنه ی حزب را منعکس کردند.

این نارضایتی به سرعت فراکسیون حزب در مجلس را دربرگرفت. در چهارم اوت تمام نمایندگان به اعتبار جنگی رأی مثبت دادند، حتی چپ های دور و بر کارل لیبکنشت، چرا که نمی خواستند انضباط فراکسیونی را زیر پا بگذارند. کارل لیبکنشت پس از آن که در تجمع حزب به خاطر عدم مخالفتش با اعتبار جنگی مورد انتقاد جدی قرار گرفت، کار برعلیه جنگ در فراکسیون حزب در مجلس را آغاز کرد. لیبکنشت در رأی گیری مجدد پیرامون اعتبار جنگی در دوم دسامبر ۱۹۱۴ تنها نماینده ای بود که رأی «منفی» به آن داد و یک شبه به سمبل مقاومت برعلیه جنگ تبدیل شد. با گذشت زمان نمایندگان بیش تری از مواضع او دفاع کردند. بدین ترتیب در نوزدهم اوت ۱۹۱۵، یعنی کمتر از یک سال پس از آغاز جنگ، ۳۶ نفر از نمایندگان فراکسیون حزب در مجلس به اعتبار جنگی رأی منفی دادند.

روزا لوکزامبورگ و رفقایش برای معرفی ایده های خود و طرح انتقاداتشان به رهبری حزب، تصمیم به انتشار یک نشریه گرفتند. علاوه بر این، آن ها قصد داشتند که از طریق این نشریه شخصیت های مشهور اپوزیسیون را گرد هم آورند و تا آن جایی که امکان داشت روی بخش های اعظم حزب تأثیر بگذارند و هم چنین شبکه ی مخالفان جنگ را بر شالوده ای ایدئولوژیک استوار کنند. چپ های حزب سوسیال دمکرات آلمان اسم این نشریه و گروه خود را «انترناسیونال» گذاشتند. اولین شماره ی این نشریه که در آوریل ۱۹۱۵ منتشر شد با موفقیت

بسیار زیادی مواجه شد: در همان شب اول ۵۰۰۰ نسخه از ۹۰۰۰ نسخه چاپ شده به فروش رسید. بدنه‌ی حزب نیازمند سخنان و ایده‌های صریح برعلیه جنگ بود.

نشریه‌ی «انترناسیونال» آن چنان موفق بود که شماره‌ی دوم آن اجازه‌ی انتشار نیافت؛ و دم و دستگاه نظام قیصری بی‌رحمانه سرگرم سانسور بودند. اما چنین اقداماتی مؤثر واقع نشدند و جنبش ضدجنگ در نتیجه‌ی خستگی ناشی از جنگ، دوباره جان گرفت.

در اول ماه مه ۱۹۱۶ نزدیک به ۱۰۰۰۰ نفر در برلین برعلیه جنگ به خیابان آمدند. لیبکنشت در سخنرانی‌اش شعار «مرگ بر جنگ، مرگ بر رژیم» را داد و بازداشت شد؛ و این خود باعث موج اعتراضات بعدی گردید. در بیست و هفتم ژوئیه، ۲۵۰۰۰ کارگر در برلین برای آزادی او تظاهرات کردند. یک روز بعد حتی ۵۵۰۰۰ کارگر در اعتراض به دستگیری او دست به اعتصابی سیاسی زدند.

به موازات رشد جنبش ضدجنگ توازن قوا نیز در چارچوب حزب سوسیال دمکرات آلمان تغییر کرد. در سال ۱۹۱۶ ارتباطات بین اعضای اپوزیسیون حزب در ۳۰۰ شهر به وجود آمده بود. رهبری حزب بیش از پیش تحت فشار قرار گرفته بود.

سه جریان

در این دوره حزب سوسیال دمکرات آلمان به سه جریان درونی تقسیم شده بود. انترناسیونالیست‌های انقلابی چپ‌ترین جناح بودند. چپ‌های دور و بر لوکزامبورگ، که اینک خود را گروه اسپارتاکوس می‌نامیدند و بعضی اتحادهای دیگری، مثلاً «چپ‌های رادیکال برمر»، به این جناح تعلق داشتند.

مبانی سیاسی انترناسیونالیست‌ها همانی بود که سوسیال دمکراسی قبل از جنگ اعلام کرده بود: عدم همکاری با طبقه‌ی مسلط خودی، بلکه همبستگی بین‌المللی تمام کارگران برای پایان جنگ. آن‌ها با بررسی‌های سوسیالیست فرانسوی Jean Jaurès همراه بودند که: «سرمایه‌داری حامل جنگ است، همان‌طور که ابر حامل باران است.» به همین دلیل آن‌ها می‌خواستند که به سلطه‌ی سرمایه‌داری پایان دهند و واسطه‌ی تحقق این هدف را اعتراضات و اعتصابات توده‌ای و سربازان می‌دانستند.

جناح راست دربرگیرنده‌ی «سوسیال وطن‌پرستان» دور و بر دبیرکل حزب فریدریش اِبرت بود، سوسیال دمکرات‌هایی که از جنگ حمایت می‌کردند. بعضی از آن‌ها حتی برای تبلیغات جنگی به صورت مستقیم با قیصر و رژیم همکاری نمودند. سوسیال وطن‌پرستان‌ها رهبران اتحادیه‌ها را کنترل می‌کردند و تلاش داشتند کارگران مبارز را از کارخانه‌ها دور نگه دارند تا «صلح اجتماعی» با رژیم را به خطر نیاندازند. آن‌ها تلاش می‌کردند که اعتراضات درونی حزب را به‌طور بوروکراتیک، از جمله کنار گذاشتن مخالفان جنگ از کمیسیون‌های حزب را سرکوب کنند.

بین جناح چپ و راست، جناح «مرکز» قرار داشت. نمایندگان این جناح سیاست «هم این - هم آن» را دنبال می‌کردند. اکثر آن‌ها در ابتدا حامی جنگ بودند. آنها با افزایش اخبار وحشتناک از جبهه‌های جنگ و تحت تأثیر انترناسیونالیست‌های انقلابی به مخالفان جنگ نزدیک شدند. آن‌ها به‌طور هم‌زمان خواستار مبارزه‌ی علنی بر علیه «سوسیال وطن پرستان» نبودند چرا که نمی‌خواستند وحدت در حزب را به‌خطر بیندازند. این جناح برای پایان دادن به جنگ از قیصر و رهبران ارتش خواستند که وارد مذاکرات صلح شوند. آن‌ها برای ایجاد جنبش ضد جنگ در خارج از پارلمان و بسط آن به یک جنبش انقلابی به‌صورت جدی حمایت نمی‌کردند. در رأس این جریان کارل کائوتسکی تئوریسین مشهور مارکسیست قرار داشت که در مارس ۱۹۱۶ به «مجتمع کارگری سوسیال دمکرات» [Sozialdemokratischen Arbeitsgemeinschaft (SAG)] پیوست که در چارچوب حزب سوسیال دمکرات آلمان فعالیت می‌کرد.

پرسشی که در مقابل گروه اسپارتاکوس قرار داشت این بود که چگونه با این جریان برخورد کند؟ یکی از پیشنهادات این بود که یک سازمان مشترک در چارچوب حزب سوسیال دمکرات آلمان تشکیل دهند. روزا لوکزامبورگ مخالف این پیشنهاد بود. او به‌دنبال فراخوان کنفرانس مخالفان جنگ که قرار بود در زمستان ۱۹۱۶ برگزار شود، نوشت: «تاکتیک ما در این کنفرانس نبایستی این باشد که تمام اپوزیسیون را زیر یک سقف جمع کنیم، بلکه برعکس بایستی هسته‌ی کوچکی و مستحکمی را که توانایی کُنش دارد از این آش بیرون آوریم که بتواند در چارچوب پلاتفرم مان گروه‌بندی شود. در مورد وحدت تشکیلاتی بایستی با احتیاط بسیار زیادی برخورد کنیم، چرا که با توجه به تجارب تلخ سال‌ها کار حزبی تمام اتحادهای تشکیلاتی چپ‌ها منجر به بستن دست همان چند نفری شده که توانایی کُنش داشتند.»

این امر به این معنا نیست که لوکزامبورگ مخالف همکاری عملی مشخص تمام مخالفان جنگ بود. با این وجود او بر این گمان بود که تضادهای بین جناح مرکز و انقلابیون به‌لحاظ مضمونی آن قدر بزرگ‌اند که وحدت تشکیلاتی با آن‌ها فقط می‌توانست تأثیرات بسیار منفی روی توان کُنش انقلابیون بگذارد. به‌طور نمونه در مورد مساله‌ی حمایت از اعتصابات کارگران بر علیه جنگ اتفاق نظری موجود نبود. چنین اختلاف نظری منجر به فلج شدن پلاتفرم مشترک می‌شد.

حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان و گروه اسپارتاکوس

در اواخر سال ۱۹۱۶ حزب سوسیال دمکرات آلمان به نحوی توقف‌ناپذیر به‌سوی انشعاب می‌رفت. در پائیز همین سال بسیاری از حوزه‌های محلی حزب از پرداخت حق عضویت‌شان به هیئت‌رئیس‌هی حزب خودداری کردند. رهبری حزب پس از آن که اپوزیسیون اولین کنفرانس سراسری خود را در هفتم ژانویه‌ی ۱۹۱۷ سازماندهی کرد، هم انقلابیون و هم بخش اعظم جناح مرکز را اخراج نمود. بدین ترتیب در حزب سوسیال دمکرات آلمان انشعاب

شد. به این ترتیب شمار اعضای حزب که در اوائل جنگ اول جهانی بالغ بر یک میلیون نفر بود به ۲۰۰۰۰۰ نفر کاهش یافت.

اعضای اخراج شده از حزب در اوائل آوریل ۱۹۱۷ کنفرانس سراسری دیگری در شهر گوتا برگزار کردند. آن‌ها در این کنفرانس تصمیم گرفتند که حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان (USPD) را تأسیس کنند. در جلسه‌ی تأسیس این حزب نمایندگان ۹۱ حوزه‌ی انتخاباتی و ۱۵ نفر از نمایندگان مجلس شرکت داشتند. اعضای حزب جدید بسیار ناهمگن بودند: اولین مخالفان جنگ نظیر هوگو هاسه [Hugo Haase] یا گورت آیزنر [Kurt Eisner]، تئوریسین‌های مارکسیست نظیر کائوتسکی و هم‌چنین ادوارد برنشتاین «تجدیدنظرگرا» که از لحاظ نظری راه را برای جناح راست هموار نمود. با تأسیس USPD مسأله‌ی تشکیلات برای انقلابیون از نو مطرح شد. کار در حزب سوسیال دمکرات آلمان به دلیل اقدامات انضباطی رهبری حزب متوقف شده بود، و اینک می‌بایست مناسبات با حزب جدید دوباره تعیین می‌شد: بهتر است مستقل از USPD فعالیت کنند یا به‌عنوان یک فراقسیمی در چارچوب حزب جدید؟ چپ‌ها در شیوه‌ی برخورد به این مسأله اختلاف نظر داشتند. «چپ‌های رادیکال برمر» به این دلیل که مواضع اعضای جناح مرکز را غیرجدی و متزلزلانه ارزیابی می‌کردند از پیوستن به حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان امتناع کردند.

لوکزامبورگ نیز هیچیک از انتقاداتش به جناح مرکز را پس نگرفت. با این وجود او برای پیوستن گروه اسپارتاکوس به حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان استدلال می‌کرد. ملاحظات او چنین بودند: جنبش کارگری آلمان نیاز به یک حزب توده‌ای انقلابی دارد که نه فقط برعلیه جنگ، بلکه برعلیه نظام سرمایه‌داری به‌عنوان یک مجموعه‌ی واحد مبارزه کند. چنین حزبی از آسمان نازل نمی‌شود، بلکه نتیجه‌ی پروسه‌ی خیزشی است که اولین مرحله‌ی آن با انشعاب تشکیلاتی از حزب سوسیال دمکرات آلمان و تأسیس حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان به پایان رسیده است. USPD بیان‌گر گامی مهم به طرف چپ از طرف بخش‌های اصلی دستگاه حزب و طرفداران SPD است. به‌طور هم‌زمان این حزب جدید آن‌قدر نامتحد و فاصله‌ی بین جناح‌هایش آن‌چنان زیاد است که تبعات یک بحران اجتماعی گسترده، به‌طور نمونه یک جنبش توده‌ای انقلابی، بحران اجتناب‌ناپذیر در این حزب خواهد بود.

یُگیشیس موضع گروه اسپارتاکوس را چنین جمع‌بندی کرده است: «از حزب جدید که توده‌های وسیعی را در خود متحد خواهد کرد باید به‌عنوان حوزه‌ی جذب نیرو برای اهداف مان و برای سمت‌گیری تعیین‌کننده‌ی اپوزیسیون استفاده کنیم. نهایتاً باید با نقدی بی‌پروا، از طریق فعالیت‌مان در خود تشکیلات حزب و هم‌چنین از طریق کُنش مستقل‌مان حزب را به پیش برانیم و شاید بتوانیم جلوی تأثیرات زیان‌بخش آن را بر طبقه [کارگر] بگیریم.»

چپ‌ها در انقلاب

سرانجام در اوائل نوامبر ۱۹۱۸ همان چیزی که گروه اسپارتاکوس سال‌ها برای آن فعالیت می‌کرد به وقوع پیوست: جنبشی توده‌ای از کارگران و سربازان، قیصر را سرنگون کرد و به مشارکت آلمان در جنگ اول جهانی خاتمه داد. گروه اسپارتاکوس تا آن زمان شبکه‌ی تشکیلاتی‌اش را گسترش داده بود و هشت نشریه‌ی مختلف با تیراژ بین ۲۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نسخه منتشر می‌کرد، آن‌هم درست در مقطعی که تقریباً تمام رهبران گروه در زندان بودند. با این حال این گروه در مقایسه با جنبش عظیمی که تازه شروع شده بود بسیار کوچک بود: تعداد اعضای این گروه فقط ۳۰۰۰ نفر بود.

روزا لوکزامبورگ نگران این بود که حزب سوسیال دمکرات آلمان برای خفه کردن انقلاب خود را در رأس جنبش انقلابی قرار دهد. چند هفته قبل از شروع انقلاب قیصر تضعیف‌شده نمایندگان حزب را به دولت امپراطوری فراخواند. ارزیابی لوکزامبورگ از این امر چنین بود: «سوسیال دمکرات‌ها با ورودشان به دولت به‌عنوان ناجی سرمایه‌داری مانعی در راه انقلاب پرولتری آتی هستند.» به همین دلیل او برای دفاع بی‌قید و شرط از USPD از کارگران و سربازان انقلابی مبارزه می‌کرد. استدلال اصلی او این بود: نظم قدیمی در صورتی که انقلاب به پیش برده نشود، در صورتی که کارگران قدرت را از کارفرمایان نگیرند، دوباره بازمی‌گردد و انتقام دهشتناکی خواهد گرفت.

اما در دوران تحولات انقلابی نوامبر ۱۹۱۸ کسانی که در حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان در اقلیت قرار داشتند، هم‌موضع با لوکزامبورگ بودند. رهبری USPD وقتی حزب سوسیال دمکرات آلمان اعلام کرد که قصد تشکیل دولت مشترک با USPD را دارد، از این پیشنهاد استقبال کرد. ارزیابی هوشیارانه‌ی لوکزامبورگ چنین بود: «ما به حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان پیوستیم تا آن چیزی را که قابل جدا کردن از آن بود از آن جدا کنیم، تا عناصر ارزش‌مند USPD را جلو ببریم، تا آن‌ها را رادیکالیزه کنیم. نتیجه‌ی کارمان بسیار ناچیز بود. حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان دیگر به ابزار پرده‌پوشی سیاست‌های ابرت شایدمن تبدیل شده است.» گروه اسپارتاکوس که دیگر خود را اتحاد اسپارتاکیست‌ها می‌نامید تصمیم گرفت که از USPD خارج شود. لوکزامبورگ اعلام کرد که «دیگر برای یک حزب متزلزل و دوپهلوی جایی در انقلاب وجود ندارد.»

اتحاد اسپارتاکیست‌ها مشترکاً با «چپ‌های رادیکال برمر» در روزهای تحویل سال ۱۹۱۸ به ۱۹۱۹ حزب کمونیست آلمان (KPD) را تأسیس کردند. هر دو گروه بر این باور بودند که تشکیل حزب کمونیست آلمان به‌زودی حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان را با چالش جدیدی روبرو خواهد کرد. اما در ابتدا عکس این قضیه اتفاق افتاد. USPD به این دلیل که در پایان دسامبر ۱۹۱۸ از دولت مشترک با SPD خارج شد، بسیار رشد کرد و تعداد اعضایش به ۳۰۰۰۰۰ نفر، یعنی به سه برابر افزایش پیدا کرد.

جنبش گسترده‌ی اعتصابی در مناطق رور [Ruhr]، جمهوری شورایی در بایرن و کودتای کاپ در سال ۱۹۲۰ منجر به گسترش بعدی حزب شدند. در اکتبر ۱۹۲۰ تعداد اعضای این حزب به ۹۰۰۰۰۰ نفر رسید. USPD در

انتخابات مجلس در ماه ژوئیه‌ی همین سال ۱۷،۹ درصد آراء را به خود اختصاص داد. علت این امر فقط این نبود که بسیاری از کارگرانی که به واسطه‌ی انقلاب رادیکالیزه شده بودند به این حزب پیوستند، بلکه خود این حزب نیز رادیکالیزه شده بود و به طرف چپ حرکت کرده بود.

برعکس، حزب کمونیست آلمان نتوانست در میان کارگران گسترش پیدا کند. این حزب در اوائل سال ۱۹۱۹ ممنوع شد و مدت کوتاهی پس از آن لوکزامبورگ، لیکنشت و یگیشیس توسط سربازان راست‌گرا به قتل رسیدند. KPD با قتل رهبران برجسته‌اش و به دلیل مناقشات درونی‌اش فلج شد و در انتخابات سال ۱۹۲۰ نتوانست فقط ۲،۱ درصد آراء را به خود اختصاص دهد.

انشعاب به نحوی غیرمنتظره جان تازه‌ای به SPD، که ظرف دو سال بخش عظیمی از اعضایش را از دست داده بود، بخشید. سیر جریان حوادث درستی ارزیابی‌های روزا لوکزامبورگ را نشان داد: حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان به دلیل تضادهای درونی‌اش دچار انشقاق شد. اولین انشعاب در کنگره‌ی ۱۲ اکتبر سال ۱۹۲۰ صورت گرفت. بخشی از اعضای حزب چنان به طرف چپ چرخش پیدا کرده بودند که اکثریت نمایندگان کنگره خواهان وحدت با حزب کمونیست آلمان شدند. علی‌رغم این که کل اعضای حزب از موضع اکثریت نمایندگان کنگره پیروی نکردند، ولی ۳۰۰۰۰۰ نفر یک‌شبه به حزب کمونیست آلمان پیوستند و این حزب به یک حزب گسترده تبدیل شد. قصد بر آن بود که حزب متحد کمونیست آلمان (VKPD) نقش تعیین‌کننده‌ای در جمهوری وایمار ایفاء کند. روزا لوکزامبورگ دیگر زنده نبود که این دوران را تجربه نماید.

چشم‌انداز

امروز نیز سوسیال دمکراسی در بحران است. نخستین بار پس از دهه‌ها، حزب «چپ»‌ها، با ریشه در جنبش کارگری، به‌مثابه نیرویی چپ در کنار حزب سوسیال دمکرات تأسیس شده است و بنابراین امکان آن هست که سنت مارکسیسم زنده، آن‌گونه که رزا لوکزامبورگ و گروه اسپارتاکوس نمایندگی‌اش می‌کرد، در اوضاع و احوالی دگرگون‌یافته، دوباره جان تازه‌ای بگیرد.

منبع:

Eckhart Spoo (Hg.): Oppositionsfähig werden! Einsendung zum ۸۰. Geburtstag von Arno Klönne, Hannover ۲۰۱۱. S. ۹۴-۱۰۳.

<http://www.workerscontrol.net/de/activists/%E2%80%99Esich-nicht-die-haende-binden-lassen%E2%80%99C>